

| | |
|----------------------|--|
| سرشناسه: | والترز، مارگارت، ۱۹۳۸- م. WALTERS, MARGARET, 1938- |
| عنوان و نام پدیدآور: | درآمدی کوتاه بر فمینیسم / مارگارت والترز؛ ترجمه‌ی بنفشه جمالی. |
| مشخصات نشر: | تهران: افکار جدید، |
| مشخصات ظاهری: | ۲۰۴ ص. |
| شابک: | ۹-۳-۹۲۹۷۳-۶۲۲-۹۷۸ |
| وضعیت فهرست نویسی: | فیبا |
| یادداشت: | عنوان اصلی: FEMINISM: A VERY SHORT INTRODUCTION. |
| یادداشت: | بالای عنوان: مجموعه‌ی "مقدمه‌ای بسیار کوتاه" دانشگاه آکسفورد. |
| یادداشت: | کتابنامه. |
| موضوع: | فمینیسم -- تاریخ [FEMINISM -- HISTORY] |
| شناسه افزوده: | جمالی، بنفشه، ۱۳۶۰-، مترجم |
| رده بندی کنگره: | |
| رده بندی دیویی: | |
| شماره کتابشناسی ملی: | |
| وضعیت رکورد: | فیبا |

Feminism: A Very Short Introduction

Margaret Walters

فمینیسم

مجموعه‌ی درآمدی کوتاه - ۴

نویسنده: مارگارت والترز

مترجم: بنفشه جمالی



فمینیسم (درآمدی کوتاه) مجموعه‌ی درآمدی کوتاه - ۴






نویسنده: مارگارت والترز
مترجم: بنفشه جمالی

نماینده ساز: زهرا صدقی
صفحه‌آرا: سیده سمانه حسن‌زاده
چاپ و صحافی: پردیس دانش

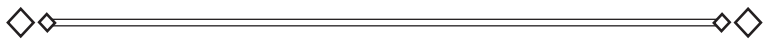
تیراژ: ۵۰۰ نسخه
نوبت چاپ: اول ۱۴۰۱
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۲۹۷۳-۳-۹

نشانی: تهران، خیابان نواب صفوی شمال، نبش آذربایجان، جنب ایستگاه
متروی نواب، برج گردون، ورودی شمال، طبقه‌ی نهم، واحد ۹۰۳
کدپستی: ۱۳۱۹۶۵۳۸۸۶
تلفن دفتر و دورنگار: ۰۲۱۶۶۳۸۳۳۱۸

حق چاپ برای ناشر محفوظ است.

 nashrefkar@gmail.com
 @nashrafkar
 nashrefkar
 Fidibo.com/nashrefkar
 Taaghche.ir/nashrefkar

فهرست مطالب



| | |
|----------|---------------------------------------|
| ۱..... | مقدمه‌ی مترجم..... |
| ۳..... | مقدمه..... |
| ۹..... | ریشه‌های مذهبی فمینیسم..... |
| ۱۹..... | آغاز فمینیسم سکولار..... |
| ۲۹..... | قرن هجدهم: آمازون‌های قلم به دست..... |
| ۴۷..... | آغاز قرن نوزدهم: زنان اصلاح‌طلب..... |
| ۶۵..... | اواخر قرن نوزدهم: زنان مبارز..... |
| ۷۹..... | سافرجیست‌ها: مبارزه برای حق رأی..... |
| ۸۹..... | سافروجت‌ها: مبارزه برای حق رأی..... |
| ۹۹..... | فمینیسم؛ اوایل قرن بیستم..... |
| ۱۱۳..... | موج دوم فمینیسم: اواخر قرن بیستم..... |
| ۱۳۱..... | فمینیست‌ها در سراسر جهان..... |
| ۱۴۹..... | کلام آخر..... |



| | |
|-----|------------------------|
| ۱۵۵ | منابع..... |
| ۱۶۳ | برای مطالعه بیشتر..... |
| ۱۶۵ | تصاویر..... |
| ۱۸۷ | نمایه..... |

مقدمه‌ی مترجم

کتاب فمینیسم: در آمدی کوتاه^۱ از انتشارات دانشگاه آکسفورد تا به امروز به ۲۵ زبان دنیا ترجمه شده است. همان طور که نویسنده هم در مقدمه‌ی این اثر ذکر کرده، این کتاب تنها بررسی کوتاه از فعالیت زنان برابری خواه در انگلستان است و در این کتاب مبارزات زنانی که در دیگر کشورها با نژاد، طبقه و مذاهب مختلف برای رسیدن به برابری جنسیتی تلاش کرده‌اند، پوشش داده نشده است.

مارگارت والترز^۲، نویسنده و منتقد ادبی اهل انگلستان، در این کتاب سعی کرده است با بررسی تاریخی تلاش‌ها و مبارزات زنان در انگلستان، این سؤال را مطرح کند که امروز زنان با وجود گذشت سال‌ها از موج اول فمینیسم درگیر چه مسائلی هستند و با چه نوع تبعیض‌هایی دست‌وپنجه نرم می‌کنند؟

امید است که ترجمه‌ی این کتاب مقدمه‌ای باشد برای ادامه‌ی راهی که در آن بتوانیم به معرفی زنان فمینیست و برابری خواه دیگر نقاط جهان بپردازیم؛ زنانی که بسیاریشان علی‌رغم مبارزات و تأثیرگذاری‌ای که داشته‌اند، در ایران کمتر شناخته شده‌اند. زنانی که در هیاهوی رسانه‌ای این روزها که به افرادی که خارج از چارچوب‌های «پروژه»‌ای مرسوم فعالیت می‌کنند، اجازه شناخته شدن نمی‌دهد، از نظرها پنهان مانده یا فراموش شده‌اند.

1. *Feminism: A Very Short Introduction* (2005)

2. Margaret Walters (1938-)

مقدمه

«من خودم هیچ وقت نتوانستم بفهمم فمینیسم دقیقاً چیست.» این جمله را ربکا وست^۱، نویسنده، در سال ۱۹۱۳ با لحنی طعنه آمیز می گوید: «فقط می دانم زمانی که احساساتم را بیان می کنم - احساساتی که من را از فرش زیرپایی یا زنی خیابانی متمایز می کند - دیگران فمینیست خطابم می کنند.»

هنگامی که او شروع به نوشتن کرد، فمینیسم کلمه‌ی نسبتاً جدیدی بود که به تازگی در دهه‌ی ۱۸۹۰ از زبان فرانسوی به زبان انگلیسی وارد شده بود. نکته‌ی قابل تأمل اینکه، نمونه‌های ابتدایی کلمه‌ی فمینیسم در لغت‌نامه‌ی آکسفورد، همگی بار معنایی منفی داشتند. در سال ۱۸۹۵، مجله‌ای با اشاره به نوشته‌ی نویسنده‌ای زن، با لحن تمسخرآمیزی بیان کرد که این زنان «با اصول فمینیستی خود» دلربایی می‌کنند.

روزنامه‌ی دیلی کرونیکل^۲ در سال ۱۹۰۸ ادعا کرد که فمینیسم در آلمان کاملاً سوسیالیستی است. این روزنامه در حقیقت سعی داشت بدین ترتیب، جنبش‌های سافرجت و سافرجیست^۳ - تلاش زنان برای به دست آوردن حق رأی - و تمامی تلاش‌های فمینیست‌ها در آن دوران را که به اوج خود رسیده بود، بی‌ارزش نشان دهد. در آن سال‌ها، برخی نویسندگان با همان دشمنی قبلی از واژه‌ی جایگزین «زن‌گرایی»^۴ به جای «فمینیسم» استفاده می‌کردند. مرد نویسنده‌ای در نوشته‌های خود

1. Rebecca West (1892-1983)

2. *Daily Chronicle*

۳. سافرجیست (suffragist) به فمینیست‌هایی که خواهان مبارزه صلح‌آمیز بودند و سافرجت (suffragette) به فمینیست‌های پیگیر مبارزات مسلحانه و خشونت‌آمیز، اشاره دارد.

4. womanism

با خشم از یادآوری خاطره‌ی دیدار با زنی روشن‌فکر ساکن پاریس می‌نویسد؛ زنی که به‌گفته‌ی مرد نویسنده «علی‌رغم تعصباتش، جذاب و دوست‌داشتنی به نظر می‌آید.» زن نویسنده‌ای که نوشته‌هایش انعکاس «زن‌گرایی» پر قدرت قرن نوزدهم بوده است. شاید تعجب‌برانگیز باشد، اگر بشنویم که شدیدترین حملات به کلمه‌ی فمینیسم توسط ویرجینیا وولف^۱ وارد شده است؛ نویسنده‌ای که کتاب اتاقی از آن خود^۲ او برای بسیاری از زنان، جذاب و تأثیرگذار بوده است. در سه‌گینی^۳، نوشته شده در ۱۹۳۸، در سایه‌ی نزدیک شدن جنگ و فاشیسم و احتمالاً در سایه‌ی حساسیت به هرگونه «ایسم»، ویرجینیا وولف از به کار بردن واژه‌ی فمینیسم خودداری می‌کند. وولف معتقد بود: «هیچ کلمه‌ای نمی‌تواند قدرتمندی عزم و اراده‌ی را که در قرن نوزدهم مقابل پدرسالاری ایستاد، نشان دهد.» «آن زنان در قرن نوزدهم در حقیقت پیشگامان جنبش امروز شما بودند. آن‌ها مقابل استبداد مردسالاری ایستادند، همان‌گونه که امروز شما مقابل استبداد فاشیسم قد علم کرده‌اید.»

وولف معتقد بود که آن زنان به‌دلیل خشمشان «فمینیست» خطاب شده‌اند. هرچند، او در اینجا دچار خطایی تاریخی شده است، زیرا در قرن نوزدهم فمینیسم کلمه‌ای ناشناخته بود. وولف مصرانه ادامه می‌دهد: «این کلمه را باید کنار بگذاریم. کلمه‌ای قدیمی، واژه‌ای که در دوره‌ی خود نیز خرابی به بار آورده است.» اشاره‌ی وولف به کلمه‌ی فمینیسم است. واژه‌ای که در لغت‌نامه این‌گونه معنا شده است: «فردی که برای حقوق زنان می‌جنگد.» وولف معتقد بود که چون «حق کسب درآمد»^۴ محقق شده، دیگر این واژه از معنا تهی شده و کلمه‌ی بی‌معنا هم واژه‌ای منسوخ و گمراه‌کننده است.

اگرچه «حق کسب درآمد» یک قرن پس از آنچه وولف درباره‌ی آن نوشته بود، همچنان به‌عنوان محور اصلی فمینیسم باقی ماند، اما واضح است که این دستاورد به‌معنای حل تمام مشکلات زنان نبوده است. علی‌رغم تبلیغات اغراق‌آمیز در خصوص

1. Virginia Woolf (1882-1941)
3. *Three Guineas* (1938)

2. *A Room of One's Own* (1929)
4. Right to earn a living

درآمد بالای چند زن در دنیای تجارت، اشتغال زنان همچنان با دستمزد پایین یا بدون دستمزد در خصوص کار خانگی گره خورده است. هنگامی که وولف در ۱۹۲۰ می نوشت، فمینیسم برای توصیف و تفسیر خود دچار مشکل بود، چه برسد به اینکه بخواهد به مشکلات زنان به طور مستقیم اشاره کند: موضوعاتی چون به دنیا آوردن کودکان و بزرگ کردنشان، یا فشار طاقت فرسا بر زنان که مجبور بودند هم زمان هم به کار خانه و نگهداری از بچه ها بپردازند و هم در بیرون از خانه مشغول به کار باشند.

برای قرن ها و در کشورهای مختلف، زنان در باره ی جنسیت شان صحبت کرده اند، به شیوه های مختلف شکایت کرده اند، از مطالبات شان گفته اند و آرزوهای خود را به تصویر کشیده اند. در این کتاب که مقدمه ای کوتاه بر فمینیسم است، تمرکز من روی فمینیسم یک کشور است: فمینیسم در انگلستان؛ و تلاش کرده ام در بستر زمان، رشد و گسترش فمینیسم را در این کشور بررسی کنم.

در حالی که زنان در کشورهای مختلف تجربیات و تفاسیر متفاوتی داشته اند، در انگلستان حداقل تا دهه ی ۱۹۶۰، کلمه ی «فمینیست» معنایی تحقیر آمیز داشته است. تنها تعداد کمی از زنان - هر چقدر هم درگیر مبارزه برای به دست آوردن حقوق زنان بودند - خود را «فمینیست» خطاب می کردند. هنگامی که زنان در ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ تصمیم به سازمان دهی دوباره گرفتند، این جنبش را «آزادی زنان» نام نهادند. لقبی برگرفته از جنبش سیاهان، دانشجویان و جهان سوم. این جنبش گاهی آرام بود و گاهی خروشان و مخرب؛ اما در آن سال ها هم کلمه ی فمینیسم به معنای عمومی خود بازگشت و مفهوم آن گسترش پیدا کرد. اگرچه در آن سال ها نگرانی قابل تأملی در خصوص برابری قانونی و مدنی که به طور کامل به دست نیامده بود، وجود داشت، اما جنبش زنان تلاش های خود را بر مشکلات مشخصی چون تولید مثل و نقش های اجتماعی متمرکز کرده بود. همچنین، در آن سال ها فمینیست ها در بریتانیا در تلاش بودند تا از مرزها و محدودیت های ملی عبور کرده و متوجه شوند که چه اشتراکات و افتراقاتی با جنبش های زنان در سایر کشورها دارند.

اما حتی امروز هم این جمله را زیاد می شنویم که زنان با نگرانی خود را از این کلمه

جدا می‌کنند و می‌گویند: «من فمینیست نیستم اما...» و هنگامی که نظرات‌شان را بیان می‌کنند، می‌بینیم بدون تفکر و اندیشه‌ی فمینیستی، داشتن این دیدگاه‌ها غیر ممکن است. استلا فریمن^۱، فمینیست آمریکایی می‌گوید: «واقعیت این است از همان ابتدا این کلمه بار منفی داشت و جای تعجب دارد که حتی زنان سیاست‌مدار کمی خود را فمینیست می‌دانستند.» در دهه‌ی ۱۹۹۰ تعدادی فمینیست در انگلستان و آمریکا نسبت به هجمه‌ها علیه فمینیسم و دستاوردهای آن هشدار دادند. به‌طور مثال، ژولیت میشل^۲ و آن اوکلی^۳ سومین مجموعه از مقالات خود را با عنوان چه کسی از فمینیسم می‌ترسد؟^۴ با طرح جلدی که بر روی آن گرگ درشت‌هیکلی نمایان بود، منتشر کردند. آن‌ها گفتند: «حمله به فمینیسم به تدریج با جریان زن‌ستیزانه‌ی بزرگ‌تری ادغام می‌شود.»

امروزه، «فمینیست» نامی است که بر زنان طرد شده و تحقیر شده یا زنانی که «مرد ستیز» هستند اطلاق می‌شود. واژه‌ای با بار معنایی «فاحشه» یا «جادوگر»، که پیش از ۱۹۶۰ برای برخی از زنان به کار برده می‌شد. آن‌ها اضافه کردند: «زنان باید زن‌ستیزی درونی فمینیسم را آشکار کرده و درصدد از بین بردن آن برآیند.»

اینکه حتی امروز نیز زنان جوان از به کار بردن واژه‌ی «فمینیسم» خجالت‌زده می‌شوند، ناراحت‌کننده است. اخیراً روزنامه‌ی انگلیسی در مقاله‌ی دو صفحه‌ای با عنوان «آیا فمینیسم مرده است؟» سعی کرده با نگاه بی‌طرفانه فضای کافی در اختیار موافقان و مخالفان این نظریه بگذارد؛ آن‌هایی که معتقد هستند این مفهوم همچنان مفهومی مهم و ضروری برای دنیای امروز است و آن‌هایی که فمینیسم را مفهومی شرم‌آور می‌دانند که دیگر دوره‌اش به سر آمده است.

در آن مقاله عکسی از تظاهرات مدافعان حقوق زنان علیه «برنامه‌ی دختر شایسته‌ی سال» منتشر شده بود. همه‌ی زنان در تصویر لبخند می‌زدند. برای یک لحظه، خودم را در تصویر دیدم. دختر جوانی با موهای بلند و پیراهنی بلند با پلاکاردی که روی آن

1. Estelle Freedman (1947-)

۲. Juliet Mitchell (-1۹۴۰) روان‌کاو و سوسیال فمینیست انگلیسی و از نخستین نویسندگان درباره‌ی اهمیت روان‌کاوی در نقد مردسالاری.

3. Ann Oakley (1944-)

4. *Who's Afraid of Feminism? Seeing Through the Backlash* (1997)

نوشته شده بود: «زنان هم هستند.» من فراموش کرده بودم که برنامه‌ی انتخاب «دختر شایسته‌ی جهان» کماکان برگزار می‌شود (برنامه‌ای که در آن سال‌ها بیننده‌ی زیادی داشت)، تا زمانی که در سال ۲۰۰۲ این برنامه به دلایلی خاص توجهات عمومی را به سوی خود جلب کرد. اول اینکه تعدادی از زنان نیجریه‌ای در تظاهرات خشونت‌آمیزی علیه «نمایش برهنگی» که به گفته‌ی آن‌ها مشوق بی‌بندوباری جنسی و گسترش ایدز بود، به خیابان آمدند؛ و دوم آنکه تعدادی از شرکت‌کنندگان این مسابقه در اعتراض به صدور حکم اعدام زن نیجریایی که به دلیل رابطه‌ی خارج از ازدواج و بارداری به مرگ محکوم شده بود، از حضور در برنامه خودداری کردند. با وجود اینکه واکنش دختران شایسته (ملکه‌های زیبایی سال) شجاعانه و تأثیرگذار بود، اما نکته‌ی جالب این بود که برخی با اصرار معتقد بودند که مواضع ملکه‌ی زیبایی سال نه بابت فمینیست بودن و نه حتی به این دلیل که خود زن است، بوده؛ بلکه نظرات او ناشی از نگاه انسانی‌اش بوده است.

هنگامی که اخیراً از تعدادی از زنان تحصیل‌کرده، دانشگاهی و شاغل - زنانی که زندگی امروزشان دستاورد مبارزات زنان فمینیست پیش از آن‌ها است - پرسیدم که آیا خود را فمینیست می‌دانند یا هیچ علاقه‌ای نسبت به آن ندارند، اکثریت با قاطعیت جواب دادند: «نه». یکی از این زنان، فمینیسم را کلمه‌ای آزاردهنده و بی‌استفاده در دنیای امروز دانست! او معتقد بود فمینیسم ملعبه‌ی دست افراط‌گرایان - به تعبیر او، بنیادگرایان - بوده است، مفهومی که هیچ حرف مفیدی برای زنانی مثل او ندارد. او فمینیسم را یک مکتب می‌دانست و آن را با کمونیسم مقایسه می‌کرد؛ مکتبی که نیازمند تعهد است، ایدئولوژی کلی و نه دیدگاهی صرف. از سوی دیگر، او اضافه کرد که امروزه فمینیسم تبدیل به درسی دانشگاهی شده است. امروز می‌توانی مدرک «مطالعات جنسیت»^۱ بگیری و به گفته‌ی این زن «این یعنی باید فاتحه‌ی فمینیسم را خواند.» او معتقد بود فمینیسم دیگر ضرورتی در دنیای امروز ندارد.

به احتمال زیاد، این زنان جوان در ده سال آینده طور دیگری فکر خواهند کرد. زمانی

که تلاش می‌کنند هم‌زمان به امور خانواده، کارهای خانه و کارهای مرتبط با شغلشان رسیدگی کنند. شاید در آن زمان، آن‌ها به این مهم پی ببرند که باید فمینیسم را از نو و مبتنی بر تجربیات خود بنا کنند. از سوی دیگر، در دل آرزو می‌کنم این زنان هیچ‌وقت این نیاز را در خود احساس نکنند.

ریشه‌های مذهبی فمینیسم

برخی از اولین زنان اروپایی که به صحبت درباره‌ی خود و همجنس‌انسان می‌پرداختند، این کار را در قالب و چهارچوب مذهبی انجام می‌دادند. شاید صحبت کردن از این زنان و شجاعت‌شان و چالش‌هایی که پیش روی خود داشتند، در جامعه‌ی سکولار ما کار آسانی نباشد.

برای قرن‌ها، در سراسر اروپا خانواده‌ها دختران خود را که امکان ازدواج نداشتند و به تصور آن‌ها منفعتی برایشان نداشتند، به صومعه تبعید می‌کردند. برای برخی از این زنان تبعیدشده، زندگی در صومعه همچون حبس ابد می‌ماند، اما برای برخی دیگر، آرامش درونی صومعه فرصتی مناسب برای انجام کارهایشان بود. برخی از این فرصت برای پرورش استعدادهایشان برای سازمان‌دهی استفاده می‌کردند و برخی زمان خود را به خواندن کتاب، اندیشیدن و کشف درونیات خود سپری می‌کردند.

هیلگارد بینگن^۱ در اواخر قرن یازدهم به دنیا آمد، راهبه شد و بعدها ریاست یک صومعه‌ی کوچک در راین‌لند^۲ را به عهده گرفت. هیلگارد که تا سال‌ها به‌عنوان نویسنده‌ای تأثیرگذار شناخته شده بود، به‌تازگی استعداد موسیقایی‌اش نیز کشف و تجلیل شده است. این نویسنده در دوران فعالیتش گاهی از این‌که کارهایش «غیرزنانه» است، دچار تردید می‌شد. به همین علت، نامه‌ای به برنارد کلروو^۳ یکی از رهبران کلیسای دوران خود فرستاد و از او پرسید: «آیا به‌عنوان زنی تحصیل‌نکرده باید همچنان

1. Hildegard of Bingen (1098-1179)

2. Rhineland

3. Bernard of Clairvaux (1090-1153)

به نوشتن و فعالیت در زمینه‌ی موسیقی ادامه بدهد یا نه؟» کشیش او را تشویق کرد و سال‌ها بعد هیلگارد تبدیل به فردی شناخته شده و محترم در سراسر اروپا شد. هیلگارد در شصت‌سالگی به قصد انجام موعظه و سخنرانی به سراسر سرزمین آلمان سفر کرد. تا آن زمان تنها کشیشان مرد اجازه‌ی موعظه داشتند.

هیلگارد همانند سایر زنان قرون وسطایی هنگامی که می‌خواست تصویری از خداوند - که غیر قابل تصور است - و چگونگی ادراک خود را از عشق خداوند برای دیگران توضیح دهد، به زنانگی خود و به خصوص به تجربه‌ی مادری‌اش رجوع می‌کرد و از آن به‌عنوان «مادرانگی خداوند» یاد می‌کرد. او می‌نوشت: «خداوند دوباره لطفش را نشان داد. همانند زمانی که مادری به کودک گریانش شیر می‌دهد.» برخی زنان مذهبی با احساسات مادرانه‌ای که داشتند، عیسی را همچون نوزادی تصور می‌کردند. «آیا تنها به این دلیل که من یک زن هستم نمی‌توانم از مرحمت و لطف خداوند صحبت کنم؟» این جمله را جولیانِ نورویچ^۱، زنی انگلیسی که در اوایل قرن پانزدهم زندگی می‌کرد، پرسیده است. او می‌گوید: «نجات‌دهنده مادر واقعی ماست. کسی که ما را ابدی آفریده و احاطه کرده است... ما بابت رحمت و بخشندگی ناشی از مادرانگی او آزاد آفریده شده‌ایم...» برخلاف بقیه‌ی زنان آن دوران، جولیانِ نورویچ در بیان نظرات خود بسیار صریح بود. او مسیح را این‌گونه توصیف می‌کرد: «مادری مهربان و دوست‌داشتنی که به نیازهای کودکانش واقف و به‌دقت مراقب آن‌ها است. مادر به کودکش شیر می‌دهد، اما مادر عزیزمان، مسیح، سخاوتمندانه ما را با شیره‌ی جانش تغذیه می‌کند...»

مارگری کمپ^۲، زنی که هم‌دوره‌ی جولیان بود، زندگینامه‌ای را از خود منتشر کرده است.^۳ زندگینامه‌ای که احتمالاً خودش نوشته و به فرد دیگری دیکته شده است؛ اولین اتوبیوگرافی نوشته شده در انگلستان. داستان زندگی او فاش می‌کند که چرا خودشیفتگی و رفتارهای نمایشی‌اش افرادی را که با او در تماس بودند، خشمگین می‌کرده است.

1. Julian of Norwich (1342-1416)

2. Margery Kempe (1373-1438)

3. *The Book of Margery Kempe* (1501)

قصه‌ی زندگی مارگری به‌طور غیرمنتظره‌ای تأثیرگذار، احساسی و ساده است، زیرا بیان می‌کند که چگونه بر پراهمیت شمردن خود و تجربیاتش اصرار می‌ورزد.

مارگری مقابل وجوه دردآور و وحشتناک مادرانگی به پا خاست؛ تجربه‌ای الهام گرفته از زندگی جولیان تنها. او تمام دوران اولین بارداری‌اش را به‌سختی بیمار بود؛ و بعد از زایمان طولانی و دردناکی که داشت، دچار خستگی و افسردگی مفرط شد. «آنچه در دوران بارداری و زایمان تجربه کرده بود، وی را نسبت به زندگی دلسرد ساخت.» تا آنجا که حتی این تجربیات تلخ او را به‌سمت خودکشی سوق داد؛ او تسلیم شد. شوهرش با تصویری از مسیح که به هیبت مردی جذاب درآمده است، به او تلقین می‌کرد: «هنگامی که آرام در بستر خود آرمیده‌ای، من به‌عنوان همسر مذهبی به‌سویت می‌آم.» اما سرانجام مارگری پس از چهارده بار بارداری تصمیم گرفت با انجام معامله‌ای جلوی خواسته‌های مرگ‌بار همسرش بایستد: «اگر همسرش اصرار بر داشتن رابطه‌ی جنسی را متوقف کند، او تمام بدهی‌هایش را می‌پردازد.» همسرش موافقت کرد. مارگری با انرژی مثال‌زدنی و عزمی جدی سفری زیارتی به سراسر اروپا را آغاز کرد و با شجاعت و اعتماد به نفس زیاد سرانجام توانست خود را به اورشلیم و سپس به قسطنطنیه برساند. در اواخر قرن شانزدهم تعداد زنانی که همچنان در چارچوب مذهب به‌طور مداوم و سرسختانه شروع به صحبت از خود و خواسته‌های خود می‌کردند، افزایش پیدا کرد. اصلاحات به زنان بیشتری امکان تحصیل داده بود. در ۱۵۸۹، سالی که به‌گفته‌ی یکی از مورخین، «اولین جدال فمینیستی در انگلستان» در آن به‌وقوع پیوست، جین انگر^۱ بحثی جنجال‌برانگیز را شروع کرد، مبتنی بر آنکه «حوا» جایگاه برتری نسبت به «آدم» داشته است. «حوا نمونه‌ی ارتقا یافته است و در مقابل آدم ملبس به جامه‌ای کثیف و آغشته به خاک رس قرار می‌گیرد. خداوند حوا را از جسم آدم آفریده است، پس حوا باید وجودی خالص‌تر و منزهرتر از آدم داشته باشد. همین نشان‌گر آن است که چرا زنان به مردان برتری دارند.»

در آن زمان، هر زنی که می‌خواست از همجنسان خود دفاع کند، باید با تصویر

1. Jane Anger (1560-1600)

منفی که در متون دینی از زنان ترسیم شده بود، به مبارزه برمی‌خاست. پولس مقدس^۱ زنانی را که رفتار کلیسا با همجنس‌هایشان را زیر سؤال می‌بردند، به سکوت فراخواند و آن را مغایر قانون کلیسا دانست: «اگر زنان می‌خواهند چیزی یاد بگیرند، از همسرانشان بپرسند. حرف زدن زنان در کلیسا شرم‌آور است.»^۲ کم‌کم تعداد زنانی که شجاعت و اعتماد به نفس مخالفت با این ممنوعیت مذهبی را پیدا کردند، زیاد و زیادتر شد.

در طول قرن پراشتهاب هفدهم، تعدادی از گروه‌های کوچک که غالباً از فرقه‌های مختلف بودند، برای یافتن راه‌های خالصانه‌تر عبادت، سلطه‌ی کلیسا را زیر سؤال بردند. در این دوره، زنان به آزادی بیشتری دست یافتند. برخی از آن‌ها به موعظه‌گری و برخی به پیشگویی روی آوردند. مورخان امروزی به نقش مهم زنان در میان جدایی‌طلبان مذهبی، کسانی که در اواخر دوران سلطنت الیزابت در انگلستان برای فرار از اذیت و آزار به آمریکا و هلند گریخته‌اند، اشاره می‌کنند. در آن دوران، این زنان به موعظه و ایراد سخنرانی‌های مذهبی نیز می‌پرداختند. زنان همچنین در گروه‌های کوچک که در انگلستان به صورت مخفیانه فعالیت می‌کردند، نقش فعالی داشتند. این گروه‌ها در هنگام جنگ‌های داخلی و دوره‌ای که قدرت مرکزی وجود نداشت، به هم پیوستند و حضور چشمگیری پیدا کردند.

کیت توماس^۳ فهرستی از این فرقه‌های مستقل منتشر کرده است: «برانیست، ایندپندنت، باپتیست، هزاره‌گرایی، فامیلیست، کوئیکر، سیکر و رانترز.»^۴ علی‌رغم اینکه این فرقه‌ها به لحاظ باور مذهبی متفاوت بودند، اما همه متفق‌القول بر ضرورت بازسازی معنوی تک‌تک افراد باور داشتند. کوئیکرها از «نور درونی» سخن می‌گفتند، نوری که به اعتقاد آن‌ها همیشه بیشتر از مشاهدات خارجی آن است. نور درونی که هیچ تمایزی میان دو جنس قائل نیست. نویسنده‌ای اظهار داشته است: «مرد مؤمن یا زن معتقد همانند کشیشان و مبلغین مذهبی می‌توانند صادق و درستکار باشند یا سست و متزلزل.»

برای مدتی، این فرقه‌های مذهبی، از جمله کوئیکرها که در این خصوص پیشگام

1. Saint Paul (Paul the Apostle) (5-64 / 67)

۲. نامه‌ی اول پولس به قرنتیان، فصل ۱۴، آیه ۳۵.

3. Keith Thomas

4. Brownists, Independents, Baptists, Millenarians, Familists, Quakers, Seekers, Ranters.

بودند، به زنان اجازه‌ی صحبت کردن در مکان‌های عمومی و اظهارنظر در امور مربوط به کلیساها را دادند. در ۱۶۵۹، جورج فاکس^۱ ادعا کرد: «مسیح در وجود زنان است، همان‌طور که در وجود مردان. کسی که میرا از هر قانونی است... مسیح از خداوند فرمان می‌گیرد، نه هیچ قانونی...»

کاترین ایونس^۲ و سارا شیورز^۳ این سؤال را مطرح کردند: «آیا ممکن نیست روح مسیح که برگرفته از خداوند است، در وجود زنان نیز همانند وجود مردان دمیده شده باشد؟» علی‌رغم آنکه آن روزها زنان بیشتری تحت تأثیر الهاماتی که مدعی بودند در نشست‌ها و مراسم مختلف بر آن‌ها نازل شده است، سخن می‌گفتند، اما آن‌ها با مخالفت‌های گسترده‌ای روبه‌رو بودند. به آن‌ها انتقاد می‌شد که «دچار خودشیفتگی و غرور شده‌اند» یا اینکه «اعتمادبه‌نفس بیشتری» نسبت به مردان پیدا کرده‌اند.

برای نمونه، در سال ۱۶۴۶، جان ویکارز^۴ شاعر بریتانیایی با لحن عتاب‌آمیزی گفت: «زنان خانه‌دار پرخاشگر... بدون هیچ فروتنی زنانه‌ای... زنانی که مدام سخن یاوه می‌گویند... سخنانی که اغلب خلاف بیانات مبلغان مذهبی است.»

جان بانیان^۵ نویسنده انگلیسی کاملاً مخالف مشارکت فعال زنان بود. او معتقد بود از آن‌جایی که حوا ضعیف‌تر از آدم بوده، شیطان برای وسوسه‌ی او بیشتر تلاش کرده است. «مردان به‌عنوان رهبر در انجام فرایض دینی و نگاهبان باغ خداوند آفریده شده‌اند.» او زنان را موجوداتی «ضعیف و ساده‌لوح» می‌خواند. «زنان همانند مردان تصویری از جلال و جبروت خداوند نیستند. آن‌ها مقام پایین‌تری دارند.» بانیان با نشست‌های جداگانه زنان مخالف بود، زیرا معتقد بود این نشست‌ها نتیجه‌ای جز نافرمانی زنان نخواهند داشت. «زنان نباید برای عبادت مقابل کل کلیسا قرار گیرند.» «وظیفه‌ی زنان در اجتماعات عمومی نگهداری زبان‌شان است و در سکوت آموختن.»

1. George Fox (1691-1624): در کتاب اصلی، نام او Quaker Fox، به معنای فاکس کونیکر، ضبط شده است. او موسس فرقه‌ی پروتستانی «جامعه‌ی دوستان» (Religious Society of Friends) یا کلیسای دوستان (Church Friends) بود که به کونیکرها شهرت یافتند.

2. Katherine Evans (1618-1692)

3. Sarah Cheevers (1608-1664)

4. John Vicars (1582-1652)

5. John Bunyan (1628-1688)

در دهه‌ی ۱۶۷۰، مارگارت فل^۱، همچنان از ضرورت دفاع از استقلال وجدان و حق مشارکت فعال زنان در مراسم مذهبی سخن گفت. او در نوشته‌ای با عنوان حق زنان بر سخن گفتن^۲ تأکید کرد: «آن‌هایی که حضور روح خداوند در وجود زنان را تنها به دلیل جنسیت‌شان نمی‌پذیرند... در حقیقت مقابل کلیسا و فرمان خداوند ایستاده‌اند.»

برخی مواقع از سخنان یونیل پیامبر^۳ به‌عنوان مرجع ممنوعیت‌هایی که پولس قدیس وضع کرده بود، استفاده می‌شد: «دختران و پسران شما به پیامبری برگزیده می‌شوند. مردان پیر رؤیا می‌بینند و جوانان خیال‌پردازی می‌کنند. بر غلامان و کنیزان در آن روزها از روح خود خواهیم دمید. در بهشت و زمین شگفتی‌هایی را از خون و آتش و ستون‌های دود نشان می‌دهم.»^۴

به نظر می‌رسد نظرات یونیل پیامبر در سایه‌ی تحولاتی که به‌دنبال جنگ داخلی و نبود دولت مرکزی اتفاق افتاده بود، برای بسیاری این باور را گسترانیده بود که آخرالزمان نزدیک است. به‌طور مثال، گروهی که خود را «پادشاهی پنجم»^۵ می‌نامیدند، معتقد بودند با از بین رفتن چهار امپراتوری بزرگ بابل، پارس، یونان و روم نوبت به پنجمین امپراتوری - پادشاهی مسیح و کتاب مقدس - فرا رسیده است. در این فضای ملتهب و خشونت‌بار، بسیاری با عقاید انقلابی و ادعای پیامبری ظهور پیدا کردند.

در چنین فضایی می‌توان از انفعال زنان و تأثیرپذیری آن‌ها از محیط بیرونی به‌عنوان مزیت یاد کرد. «آن‌ها (زنان) برای رساندن صدای خدا قابلیت بیشتری دارند.» پیامبر زن بلژیک، آنتوانت بورینیون^۶، که نوشته‌هایش در انگلستان خوانندگان زیادی دارد، نظریه‌ی دوپهلوی و مبهمی را عنوان می‌کند: «باید بگذارند که خداوند از طریق یک زن با آن‌ها صحبت کند؛ اگر اراده‌ی او بر این است. زیرا در گذشته نیز از طریق حیوان با پیامبر خود سخن گفت.»

۱. Margaret Fell (۱۶۱۴-۱۷۰۲) عضو مؤسس فرقه‌ی کوئیکر و همسر جورج فاکس.

۲. *Womens speaking justified* (1666) 3. Joel

۴. یونیل، فصل دوم، آیات ۲۸ تا ۳۰.

۵. Fifth Monarchists

۶. Antoinette Bourignon de la Porte (۱۶۸۰-۱۶۱۶): در کتاب اصلی به‌صورت Antonia Bourigue آمده است.

اما در آن زمان مرز بین الهام غیبی و گناه، تسلط خدا یا شیطان، بسیار باریک بود. در قرن هفدهم در انگلستان، زنان همچنان به بهانه‌ی جادوگری محاکمه می‌شدند. از سوی دیگر، «پیامبران زن»^۱ به راحتی دیوانه خطاب می‌شدند. به طور مثال، لیدی النور دیویس^۲ که برای سال‌ها ادعای دریافت وحی الهی را داشت، صبح روزی در سال ۱۶۲۵، ادعا کرد که «صدایی را از بهشت شنیده که گفته تنها نوزده سال به روز قیامت باقی مانده است.» او شروع به انتشار پیشگویی و الهامات دریافتی خود از جمله پیشگویی مرگ چارلز اول^۳ کرد. همسرش کتاب‌های او را سوزاند. دیویس توسط دیگران مورد استهزا قرار گرفت و به او لقب «زن دیوانه» داده شد. رؤیاهای او تصورات لیدی النور او را در خطر جدی قرار داده بود و حتی جایگاه اجتماعی‌اش هم نتوانست او را از اتهام «خیانت» مصون دارد. در ۱۶۳۳، لیدی النور دیویس توسط دادگاه عالی به این اتهام که - نه تنها به تفسیر کتاب مقدس پرداخته (تحقیر جنسیت او) که حتی خود را پیامبر هم نامیده است، محاکمه و به بستری شدن در تیمارستانی^۴ محکوم شد؛ اما در زمان نبود دولت مرکزی، هنگامی که پیشگویی‌هایش تأیید شد، به جایگاه خود بازگشت. دیویس در بین سال‌های ۱۶۴۱ تا یازده سال بعد که درگذشت، حداقل سی و هفت رساله منتشر کرد. آن‌ها ترینل^۵ زن دیگری بود که خود را پیامبر می‌نامید و ادعا داشت که در کلیسای باپتیست لندن به او وحی شده است. «آن» در سال ۱۶۵۲ به امپراتوری پنجم ملحق شد و در ۱۶۵۴ مردی واعظ را در وایت‌هال^۶، مکانی که برای مدت دوازده روز در آنجا مدهوش شده بود، همراهی کرد. جمعیت زیادی برای شنیدن سخنرانی او و انتقادهای تندش به الیور کرامول^۷ و دولتش جمع شده بودند. سخن‌هایی که در دورساله‌ی اتفاق رموز در وایت‌هال^۸ و گریه‌ی سنگ^۹ جمع‌آوری شده است. او در یکی از اشعارش مصرانه به اینکه خداوند به زنان هم همانند مردان پیام می‌رساند، اشاره می‌کند:

1. female prophets

2. Lady Eleanor Davies (1590-1652)

3. Charles I of England (1600-1649)

4. Bedlam

5. Anna Trapnel (-1660)

6. Whitehall

7. Oliver Cromwell (1599-1658)

8. *Strange and Wonderful News from Whitehall* (1654)

9. *Cry of a Stone* (1654)

...جان، آزرده خاطر مشو
 از اینکه ندیمه‌ها
 در میان جمع آواز سر می‌دهند
 آن‌ها باید پیام خدا را به گوش دیگران برسانند...

با اینکه حکومتی‌ها به او لقب دیوانه دادند، اما همچنان بر محاکمه‌ی او اصرار داشتند. آن ترینل در ارتباط با محاکمه‌اش می‌گوید: «در گزارش آمده است که قبل از محاکمه و بدون آنکه کلمه‌ای در دفاع از خود بگویم، خود را جادوگر خطاب کرده‌ام.»
 سخنوری و قاطعیت آن ترینل دادگاه را شکست داد و او همچنان به‌عنوان پیام‌رسان به فعالیت خود ادامه داد. دولت الیور کرامول این موضوع را تهدید جدی علیه خود می‌دانست و بارها با حضور در سخنرانی‌های واعظان، به‌خصوص آن‌ها که زن بودند، آن‌ها را متوقف یا از ادامه‌ی سخنرانی‌ها جلوگیری می‌کرد.

اما توسل به الهامات مذهبی رهایی‌چندانی را برای زنان به دنبال نداشت؛ فمینیسم در آینده وابستگی کمتری به ادعای برابری زنان و مردان با اتکا به مسائل معنوی داشت و بیشتر بر حقوق طبیعی و انکار هر آنچه که تفکرات زن و مرد را متفاوت برمی‌شمرد، متمرکز شد.

با این حال، این طغیان‌های مذهبی، پیامدهای سیاسی را به دنبال داشت. در قرن شانزدهم، آناباپتیست‌ها^۱ برابری زنان و مردان را به رسمیت شناختند و به زنان اجازه دادند در مراسم مذهبی صحبت کنند و دعا بخوانند. به نظر می‌رسد که زنان عضو جمعیت موسوم به جنبش «مساوات طلبان»^۲ در آن دوران فعالیت گسترده‌ای داشتند که نمایانگر شجاعت سیاسی آن‌ها بود. این جنبش زنان را تشویق به فعالیت می‌کرد و اعتقاد به برابری همه‌ی مخلوقات خداوند داشت. در اواخر دهه‌ی ۱۶۴۰ و اوایل دهه‌ی ۱۶۵۰ زنان عضو جنبش «مساوات طلبان» بارها و بارها برای آزادی همسرانشان

۱. Anabaptism ؛ شاخه‌ی نورسته‌ای از پروتستانسیم.

که اغلب در زندان بودند، به‌طور گسترده در وست‌مینستر^۱ کنار هم جمع شدند و در گردهمایی‌هایی که شبیه تظاهرات امروزی بود، خواهان آزادی همسرانشان شدند. زنان گردآمده در این اجتماعات، همچنین از سختی‌هایی که می‌کشیدند، شکایت می‌کردند. این زنان اغلب با برخورد‌های خشونت‌آمیزی روبه‌رو بودند و برای دخالت در آنچه بالاتر از فهم آن‌ها تلقی می‌شد، سرزنش می‌شدند. جمعیت زنانی که در سال‌های ۱۶۴۲ و ۱۶۴۳ مطالبه‌ی صلح را مطرح کردند، با کلماتی چون «فاحشه، خدمتکار و مسئول روسپی‌خانه» تحقیر می‌شدند.

دادخواست دیگری که توسط سیصد زن به قصر لُرد فرستاده شده بود، بدون اینکه ترتیب اثری به آن داده شود، رد شد. دوک لنویکس^۲ با لحن تحقیرآمیزی این زنان را خطاب قرار داد و گفت: «این زنان را بیرون بیاندازید. انگار انتظار دارند مجلس زنانه‌ای نیز داشته باشیم.»

در ماه مه ۱۶۴۹ دادخواست دیگری در خصوص آزادی زندانیان با توهین و تحقیر رد شد: «کار زنان دادن دادخواست نیست. زنان باید در خانه بمانند و ظرف بشویند.» زنان بی‌پروا جواب دادند: «دیگر ظرفی برای شستن برایمان باقی نمانده است.»

اواخر همان سال، ده‌ها هزار زن دادخواست دیگری را امضا کردند و در آن بیانیه پرسیدند: «ما متعجب و در عین حال ناراحتیم؛ از اینکه در چشم‌های شما موجودات بی‌مایه‌ای هستیم که حتی اجازه‌ی ارسال دادخواست مبتنی بر دادخواهی‌مان را به عدالتخانه نداریم. آیا ما منافع برابر با مردان این سرزمین در برخورداری از حق آزادی و امنیت را که حق دادخواهی نیز از جمله این حق‌هاست، نداریم؟ آیا قرار است زندگی، حق بر بدن، آزادی و منافعمان همانند آنچه مردان در قبال ما انجام می‌دهند، نیز توسط روند قانونی سلب شود؟»

هزاران زن در حالی که روبان سبز رنگی به سینه‌ی خود زده بودند، دادخواست را به پارلمان بردند و بار دیگر مثل دفعات قبل با توهین و تحقیر بیرون انداخته شدند.

۱. Westminster؛ محل استقرار کاخ سلطنتی باکینگهام، کلیسای جامع وست‌مینستر و کاخ وست‌مینستر (مقر مجلس عوام، مجلس اعیان و کابینه).

2. James Stewart, 1st Duke of Richmond, 4th Duke of Lennox KG (1612-1655)

اما زنان، به‌ویژه در میان کوئیکرها، این فرصت را پیدا کردند که توانایی سازمان‌دهی خود را گسترش دهند. در دهه‌ی ۱۶۵۰ گردهمایی‌های زنانه هم‌راستا با گردهمایی‌های مردان به‌طور منظم برگزار می‌شد. اگرچه به نظر می‌رسد زنان از همان ابتدا بر موضوعاتی که زنانه قلمداد می‌شدند - مانند رفاه و مسائل اخلاقی - متمرکز بودند، اما آن‌ها سازمانی مؤثر و متعلق به خود را راه‌اندازی کردند. سازمانی که توانست برای آن‌ها درآمد قابل‌توجهی به همراه داشته باشد.

تاریخ‌نگاران معتقدند به تدریج از دامنه‌ی نگرانی‌های زنان کاسته شد و در دهه‌ی ۱۶۸۰ آن‌ها تمرکز خود را صرفاً به «مسائل زنانه» محدود کردند. آنها در سال‌های بعد، بر دغدغه‌هایی که «مناسب خود» می‌خواندند، متمرکز شدند. دغدغه‌هایی چون کمک کردن به مردان برای یافتن شغل مناسب و دادن دستورالعمل به زنان جوان برای انجام «کارهای شایسته»، مانند رسیدگی به همسر و فرزندان؛ انجام کارهای خانه؛ و داشتن منس همیشه‌گی توأم با «فروتنی، حجب و حیا و پاک‌دامنی».

آغاز فمینیسم سکولار

ابراز وجود زنان به شیوه‌ای غیر مذهبی آهسته‌تر پیش رفت؛ چراکه داشتن رفتارهای غیر متعارف به دلیل بلندپروازی‌های شخصی، به آسانی بروز رفتارهای «غیرزنانه» به دلایل مذهبی و الهی نبود. سخن گفتن در مکان‌های عمومی یا نوشتن تا زمانی که برای خدا بود، مشکلی نداشت و می‌توانست به‌عنوان نتیجه‌ی الهام الهی تلقی شود. یکی از نویسندگان زن قرن هفدهم این موضوع را این‌گونه تصدیق می‌کند: «من زنی ضعیف و بی‌ارزش هستم... همانند قلمی که اگر دستی برای هدایتش وجود نداشته باشد، نمی‌تواند کاری را به‌تنهایی انجام دهد...» علاوه بر این، زنان بسیاری، از کوئیکرها و اعضای دیگر فرقه‌ها، به‌وضوح اعتماد به نفسشان را به‌واسطه‌ی عضویت در گروه‌های حمایتگر که در آن باورها و ارزش‌هایشان را به اشتراک می‌گذاشتند، کسب کرده بودند. ولی بلندپروازی با اهداف مادی و غیرمعنوی موضوع دیگری بود. البته بسیاری ملکه‌ی بزرگ انگلیس را که تعلیم‌دیده و اهل مطالعه بود، به خاطر دارند. الیزابت^۱ به دلیل کار کردن با راجر اسکام^۲ ادیب، به زبان‌های لاتین، یونانی و فرانسوی مسلط شد. راجر با لحنی حاکی از رضایت تصدیق می‌کرد: «ذهن او ضعف زنانه‌ای ندارد، الیزابت به‌اندازه‌ی مردان پشتکار دارد.» الیزابت علی‌رغم جسارتش، به‌ندرت حامی زنان دیگر بود. سخنرانی مشهور وی برای نیروهای نظامی در تیلبری^۳ در سال ۱۵۸۸، تمایز آشکاری بین نقش او به‌عنوان یک زن و یک پادشاه ایجاد کرد: «می‌دانم به‌عنوان یک زن جسمی ضعیف و شکننده دارم، اما شهامت و شجاعت‌م همانند یک پادشاه است.

1. Elizabeth I of England (1533-1603)

2. Roger Ascham (1515-1568)

3. Tilbury

پادشاه انگلستان.» اما همین حضور او برای برخی زنان انگلیسی احتمالاً دل‌گرمی بود تا به استعدادهای خود اعتماد کرده و جاه‌طلبی‌هایی را که «غیرزنانه» خوانده می‌شد، در ذهن خود پیروارند. قطعاً در آن دوره، این زنان سلطنتی بودند که در غیبت شوهرانشان در طول جنگ داخلی، با شجاعت در حمایت از خانواده‌ها و خانه‌های خود مبارزه کردند. آن بردستریت^۱ (شاعر زاده‌ی انگلیس که بعدها به آمریکا مهاجرت کرد) چهل سال بعد از مرگ ملکه نوشت: «بگذار بگویند جنس ما عاری از منطق است، اما بدانید آنچه امروز یک تهمت ساده تلقی می‌شود، زمانی خیانت به حساب می‌آمد.»

نویسنده‌ای ناشناخته در اثر خود با عنوان انتقام شدید زنان^۲، به شیوه‌ای مؤثر استدلال کرده است، حذف زنان از آموزش «توسط مردان انجام شده است تا بتواند سلطه‌ی دامنه‌دار خود را تحکیم کنند.» باتسوآ مکین^۳ که معلم خانگی دختر چارلز اول بود و بعدها مدرسه‌ای برای زنان تأسیس کرد، در اثرش با عنوان مطالعه‌ای در احیای آموزش سنتی زنان سلطنتی در حوزه‌ی مسائل مذهبی، اخلاق، هنر و زبان^۴ بر اهمیت دست‌یابی زنان به آموزش یکپارچه تأکید کرد. او اظهار داشت «بگذارید زنان احمق باشند و آن‌گونه است که شما می‌توانید آن‌ها را برده‌ی خود سازید.» کتاب او احتمالاً تا حدی، تبلیغ مدرسه و برنامه‌ی درسی‌اش بود که زنان متمول را هدف قرار داده بود. مکین به زنان امکان مطالعه‌ی آثار کلاسیک را داده بود؛ او به‌وضوح به خواندگانش اطمینان داد که «این امر به هیچ عنوان مانع همسررداری مطلوب آن‌ها نمی‌شود و من نمی‌خواهم هیچ‌کس را با دعوت به خواندن این کتاب از انجام کارهای ضروری‌اش باز دارم.» مکین با کمی اضطراب تأکید می‌کند که «هدف من برابر کردن زنان با مردان نیست، چه برسد که بخواهم به آن‌ها برتری ببخشم. آن‌ها جنس ضعیف‌ترند.»

باین حال، باتسوآ مکین، به گرمی از نقش زنان سلطنتی طی جنگ داخلی تقدیر می‌کند: «آن‌ها همگی از خانه‌هایشان همانند یک سرباز دفاع کردند؛ با شجاعت و دلاوری همچون مردان.» مکین سخاوتمندانه از معاصران فرهیخته‌ی خود، نظیر آن

1. Anne Bradstreet (1612-1672)

2. *The Woman's Sharpe Revenge* (1640)

3. Bathsua Makin (1600-1675)

4. *Essay to Revive the Ancient Education of Gentlewomen in Religion, Manners, Arts and Tongues* (1673)

بردستریت و [مارگرت کاوندیش] دوشس نیوکسل^۱ قدردانی می‌کند. او اشاره می‌کند داستان کتاب مقدس مبنی بر اینکه چگونه حوا با خوردن سیب ممنوعه گناه را به دنیا وارد کرد^۲ - داستانی که معمولاً علیه زنان به کار برده می‌شود - ابتدایی‌ترین مثال برای ضرورت نیاز به آموزش مناسب برای زنان است.

کریستین دو پیزان

کریستین دو پیزان^۳ که در ایتالیای قرن چهاردهم به دنیا آمد، اما در فرانسه بزرگ شد، به‌عنوان اولین زن غربی شناخته می‌شود که از طریق نویسندگی امرار معاش کرده است... او که توسط پدرش آموزش دیده بود، از ۲۵ سالگی و بعد از مرگ شوهرش شروع به نوشتن کرد و به‌اندازه‌ای درآمد داشت که بتواند سه کودکش، خواهرزاده‌اش و مادرش را تأمین کند. مشهورترین اثر دو پیزان، شهر بانوان^۴، کتاب‌های منتشر شده‌ای را که «به بسط توهمین‌های شرارت‌آمیز درباره‌ی زنان و کردارشان» می‌پرداختند، نقد کرده است؛ سه زن تمثیلی اثر او - منطق، درست‌کاری و عدالت - ریشه‌های زن‌ستیزی را موضوع بحث قرار می‌دهند. «مرد یا زنی که با تقواتر باشد، برتر است»؛ او می‌گوید: «برتری و دون‌پایگی فرد مبتنی بر جنسیتش نیست، بلکه در کمال رفتار و فضایلش نهفته است.»

مارگارت دو ناوا^۵ در سال ۱۵۹۹ هپتامرون^۶ (هفت بخش) را منتشر و از زنان در برابر حمله‌های زن‌ستیز حمایت کرد.^۷ برابری زنان و مردان^۸ اثر ماری دو گورنی^۹، از برابری فکری زنان و مردان دفاع می‌کند: «خوش به حال شما، خواننده‌ی محترم، اگر متعلق به جنسی نیستید که همه‌ی خوبی‌ها برایش ممنوع‌اند.» و در ۱۶۴۰، آن ماری فن شورمان^{۱۰} در کتاب ظرفیت ذهن زن برای یادگیری^{۱۱} تأکید می‌کند: «هر آنچه ذهن انسان را با لذتی نادر و صادقانه سرشار کند، برای زن به‌عنوان یک انسان نیز مناسب است.»

1. Margaret Lucas Cavendish, Duchess of Newcastle-upon-Tyne (1623-1673)

۲. سفر پیدایش، فصل ۳.

3. Christine de Pizan (1364-1430)

4. *The City of Ladies* (1405)

5. Marguerite de Navarre (1492-1549)

6. *Heptaméron* (1558)

۷. هپتامرون در ۱۵۵۸، یعنی چندی بعد از درگذشت مارگریت (ملکه‌ی ناواره) منتشر شد و نه توسط خود او در ۱۵۹۹.

8. *Egalité des hommes et des femmes* (1622)

9. Marie de Gournay (1565-1645)

10. Anne Marie van Schurmann (Anna Maria van Schurman) (1607-1678)

11. *On the Capacity of the Female Mind for Learning (De capacitate ingenii muliebris ad scientias)* (1638)

به نظر می‌رسد بسیاری از نویسندگان سکولار، دوران سختی را سپری می‌کردند. در ۱۶۲۱، لیدی مری راث^۱ (برادرزاده‌ی سر فیلیپ سیدنی^۲ شاعر) نوشتن مجموعه‌ی غزل‌هایش را که ناتمام مانده بود، شروع کرد. این مجموعه تا قرن بیستم منتشر نشد تا زمانی که زنان منتقد، جذابیت و نوآوری او در سبک شعری‌اش را که غالباً مردانه شناخته می‌شد، موضوع تحلیل و بررسی قرار دادند. اما زمانی که راث تصمیم به انتشار داستان‌های عاشقانه‌اش گرفت، با [ارمان] کنتس اورانیا مونتگومری^۳، با خصومت برخورد شد، هم‌دوره‌ای‌هایش به او افترا زدند و کتابش از بازار فروش خارج شد. مقام و منزلت لیدی مری راث هم نتوانست از او محافظت کند. لرد دنی^۴ با لحن برتری طلبانه‌ای به او نصیحت کرد: «کار کن زن، کار کن. کتاب نوشتن را کنار بگذار. قطعاً زنان باهوش‌تر هیچ‌وقت چیزی نوشتند.»

دشواری‌ها - یا در واقع، توهین‌های بی‌پرده - به هر زنی که جرئت می‌کرد نوشته‌هایش را منتشر کند، مشخصاً در تجربه‌های مارگارت کاوندیش، دوشس نیوکسل، منعکس شده است. او در خانواده‌ی مرفه و سلطنتی و از زمین‌داران شرق انگلستان متولد شده بود، در جوانی توانست به دربار راه پیدا کند و پس از آن نیز ملکه هنریتا ماریا^۵ را در تبعید به پاریس همراهی کرد؛ جایی که با مارکز^۶، که بعدها دوک نیوکسل شد، آشنا شد و ازدواج کرد. امتیازات او - طبقه‌ی اجتماعی و ثروتش - قطعاً پشتیبان او بودند؛ اما در کنار این امتیازات، سبک شخصیتی غیرمتداولش و فراتر از آن، جاه‌طلبی ادبی آشکارش، او را سوژه‌ی مناسبی برای شایعات مخرب و جنجالی می‌کرد. او در ازدواج خوش‌شانس بود؛ دوک که از همسرش بسیار مسن‌تر بود، تلاش‌های او را تقدیر می‌کرد و در رابطه با حملاتی که به مارگارت می‌شد، می‌گفت: «جرم این است، زنی آن‌ها را می‌نویسد و دست‌اندازی به امتیازات مردان بخشودنی نیست.»

مارگارت با وجود اینکه وضعیتش از جنبه‌های مختلف کاملاً متفاوت با بسیاری

-
1. Lady Mary Wroth (1587-1652)
 2. Sir Philip Sidney (1554-1586)
 3. *The Countess of Montgomery's Urania* (1621)
 4. Edward Denny, 1st Earl of Norwich (1569-1637)
 5. Henrietta Maria of France (1609-1669)
 6. William Cavendish, 1st Duke of Newcastle (1592-1676)

از زنان دیگر بود، به شیوه‌ی تأثیرگذاری در باره‌ی ترس‌های مشترک، دردهای زنان و به‌خصوص در باره‌ی کودکان‌شان می‌نوشت: «مراقبت از سلامت‌شان، ترس از بیماری‌شان، اندوه کسالت‌شان و سوگ بی‌امان مرگ‌شان.» این‌ها نگرانی‌هایی بودند که ممکن بود هر زنی را در هر پایگاهی تحت تأثیر قرار دهند.

مارگارت هنگامی که با همسرش به انگلیس بازگشت، شروع به نوشتن شعرهای فلسفی کرد؛ چنانچه یکی از زندگی‌نامه‌نویسان مدرن اظهار کرده است که «او بین «فضیلتِ پاکدامنی (زنانه و مسیحی)» و جاه‌طلبی‌های خود، دو پاره شده بود.» علی‌رغم اینکه مارگارت در بیشتر مواقع به‌درستی کارش را جدی می‌گرفت، اما اغلب مجبور به عقب‌نشینی و دفاع از خود می‌شد. او پوزش‌طلبانه تأکید می‌کرد: «نوشتن بی‌دردسرت‌ترین سرگرمی برای زنان طبقه‌ی مرفه است. نوشتن بسیار بهتر از این است که زنان دور هم جمع شوند و در باره‌ی همسایه‌هایشان شایعه درست کنند.» مارگارت استدلال می‌کرد: «نوشتن کاری مناسب و ارزشمند است و مردانی که موافق این عمل نیستند، باید آرزو کنند که زنان و دخترانشان زمان‌شان را صرف تخیلات و رؤیایپردازی‌های بی‌خطر کنند تا کارهایی که مناسب نیستند.»

اما قطعاً مارگارت هیچ‌گاه کار خود را به‌عنوان تخیلات بی‌خطر نمی‌دید. با اینکه او منتقد جدی نگاه متکبرانه و انحصارگرایانه دانشگاه‌های کمبریج و آکسفورد بود، اما با شجاعت دو کتابش را به این دانشگاه‌ها تقدیم کرد. در سال ۱۶۵۳ که کتاب اشعار و خیالات^۱ را منتشر کرد، مدعی شد علت نوشتن این کتاب آن بوده است که «در این زمانه کلیه‌ی اقدامات حماسی، اشتغال همگانی، دولت‌های قدرتمند و سخنرانی‌های تأثیرگذار، جنس ما را منکر می‌شوند...» این متن اشاره به این موضوع دارد که عمل نوشتن برای بسیاری از زنان هم‌نسل مارگارت فعالیتی شجاعانه قلمداد می‌شده؛ که قطعاً هم همین‌طور بوده است. علاوه بر این، او در نظرات فلسفی و مادی^۲ در سال ۱۶۵۵ شکایت می‌کند که: «ما همانند پرندگان در قفس نگهداری می‌شویم تا در خانه‌هایمان بالا و پایین بپریم و نمی‌گذارند تارنج پرواز خارج از قفس را مزه مزه

1. *Poems and Fancies* (1653)

2. *Philosophical and Physical Opinions* (1655)

کنیم... قدرت و اقتدار از ما گرفته شده است، به همین دلیل، هیچ‌گاه در امور اجتماعی و نظامی به‌کار گرفته نمی‌شویم، به مشاوره‌های ما به دیده‌ی تحقیر و تمسخر نگریسته می‌شود، بهترین اقدامات ما با بی‌اعتنایی لگدمال می‌شود. و علت این کار نیز غرور و خودرأیی مردان نسبت به خویش بوده که با محروم‌سازی ما به دست آمده است.»

مارگارت در مقدمه‌ی کتاب دنیای درهم^۱ - که هنگام بازگشت به لندن نوشت، اما در ۱۶۵۵ موفق به انتشار آن شد - اشاره می‌کند که «قدرت ادراک ما زنان به‌روشنی فهم مردان است، اگر با رفتن به مدرسه و آموزش دیدن می‌توانستیم توانایی ذهنی مان را پرورانیم.»

مارگارت با وجود تمام جاه‌طلبی و استقامتش، گاهی دچار توهمات می‌شد و شاید شجاعتش گاهی او را سرخورده می‌کرد؛ او با اندوه واکنش‌های خوانندگانش را در ارتباط با اتوبیوگرافی‌اش با عنوان رابطه‌ی حقیقی^۲ پیش‌بینی کرده بود: «چرا این زن باید زندگی‌اش را به نگارش درآورد؟ وقتی برای هیچ‌کس مهم نیست که او دختر یا زن چه کسی بوده است، چگونه پرورش یافته و چه فرصت‌هایی داشته و چگونه زندگی کرده است؟»

و البته، خوانندگان هم معمولاً نامهربان بودند. ساموئل پپیز^۳ روزنامه‌نگار که شدیداً کنج‌کاو و بدخواه بود، در ۱۶۶۷ هفته‌ها مارگارت را در لندن تعقیب می‌کرد و سپس بعد از خواندن زندگی او و همسرش، او را به‌عنوان یک «زن دیوانه، متکبر و احمق» محکوم کرد. با وجود اینکه کاوندیش امیدوارانه مقدمه‌ی دو کتابش را به‌صورت اختصاصی به خوانندگان زن تقدیم کرده و آن‌ها را به‌گذراندن زمان «برای هر چیزی که می‌تواند موجب خوشنمایی جنس ما شود» فرا خوانده بود، اعتراف می‌کند که سنت، استعداد‌های زنان را محدود و آن‌ها را به منتقدان حسود دستاوردهای همدیگر تبدیل کرده است؛ همین امر احتمالاً موجب آن شده است که «توسط همجنس‌های خودم سانسور می‌شوم.» معمولاً هم همین‌طور بود و مارگارت از سوی زنان نقد می‌شد.

1. *The World's Olio* (1655)
 2. *A True Relation of My Birth, Breeding, and Life* (1656)
 3. Samuel Pepys (163-1703)

واکنش هم‌دوره‌ای‌اش، دوروتی آذربورن^۱ به کتاب اشعار و تخیلات متأسفانه میزان تعصب ناپسندی را که زنان نسبت به نوشته‌های هم داشتند و حتی میان زنان روشنفکر هم دیده می‌شد، برملا می‌کرد. دوروتی در حالی که از شنیدن درباره‌ی کتاب دوشس شوکه شده بود، به نامزدش سر ویلیام تمپل^۲ نوشت: «محض رضای خدا، اگر آن [کتاب] را یافتی، برای من بفرست؛ گفته‌اند این از لباسش هم ده برابر عجیب‌تر است. البته، زن بیچاره کمی پریشان شده است، اما نمی‌توانست کاری احمقانه‌تر از نوشتن کتاب بکند، آن‌هم به صورت منظوم. هرچند ممکن است اگر من هم دو هفته‌ای نخوابم، به این پریشانی برسم.»

او پس از مدتی دوباره برای تمپل نوشت و گفت که به خودش زحمت ندهد، زیرا کتاب را پیدا کرده و خوانده است. دوروتی ادامه می‌دهد: «من واقعاً خوشحالم که آدم‌های عاقل زیادی در بدلم^۳ هستند.» نوشته‌های خود آذربورن به نامزدش اما به طرز غیرمنتظره و البته غم‌انگیزی، حکایت از زنی سرزنده، هوشیار و خوش صحبت داشت؛ چنانچه ویرجینیا وولف هم در این خصوص گفته است: «آن دختر بی‌سواد و منزوی از چه استعدادهای درونی که برای نوشتن جمله یا کشیدن تصویری برخوردار بود.» او بعدها هم تأکید می‌کند که آذربورن می‌توانست رمان‌نویس شود.

جالب است که فضای کهنه و فرسوده‌ی دوران «بازسازی لندن»^۴ فرصت‌های پیش‌بینی نشده‌ای را در اختیار زنان گذاشت. آن‌ها می‌توانستند بازیگر شوند، البته به‌ندرت در جامعه پذیرفته می‌شدند و با آن‌ها طوری رفتار می‌شد که انگار در اصل روسپی هستند. علاوه بر آن، در این دوران زنان نمایشنامه‌نویسی نیز ظهور کردند: کاترین تروترو^۵، ماری منلی^۶ و ماری پیکس^۷ همگی نمایش‌نامه‌هایی نوشته بودند. این زنان در نمایشی که در ۱۶۹۶ به روی صحنه رفت، به‌تندی مورد تمسخر قرار گرفتند.

1. Dorothy Osborne (1627-1695) 2. Sir William Temple, 1. Baronet (1628-1699)

۳. شهری در یورکشایر شمالی در انگلستان.

4. Restoration London

5. Catharine Trotter Cockburn (1679-1749)

۶. Delarivier Manley (۱۶۹۹-۱۶۲۸): تحقیقات اخیر نشان می‌دهد «ماری» نام خواهر دلارویه (دلا) بوده و در برخی منابع قدیمی به اشتباه به وی اطلاق می‌شده است. و.

7. Mary Pix (1666-1709)

ماری منلی، در مقدمه‌ی اولین نمایشش مصائب پیش رو را پیش‌بینی کرده بود: «برده‌ها امروز با داستان یک زن کشیده می‌شوند، همان نامی که شما بانگ ناتوانی‌اش را سر داده‌اید. آن‌ها باید احساسات خود را پشت چای عصرانه پنهان کنند.»

آفرا بن^۱، یکی از مطرح‌ترین زنان نمایشنامه‌نویس آن دوران بود که شجاعت پایه‌گذاری اصولی جدید را داشت و به همین دلیل با انتقادات مضحکی نیز مواجه می‌شد. ویرجینیا وولف به اهمیت کارهای بن اشاره و او را این‌گونه توصیف می‌کند: «زن طبقه‌ی متوسط با کلیه‌ی فضایی همچون شوخ‌طبعی، سرزندگی و شجاعت؛ زنی که بابت مرگ شوهر و برخی مصائب ناگوار شخصی‌اش، وادار شد چرخ زندگی‌اش را با طنازی‌هایش بچرخاند. او ناچار بود در شرایطی برابر با مردان کار کند. او با کار فراوان به اندازه‌ای درآمد داشت که بتواند گذران عمر کند. اهمیت این مسئله بر آنچه او نگاشته بود، مزیت دارد.»

خوانندگان متأخر، آن‌چه را که بن «واقعاً می‌نوشت»، خیلی جدی‌تر گرفته‌اند - او نمایشنامه‌نویس متبحر و معمولاً کوشایی بود - درحالی‌که برخی منتقدان، زندگی بن را هم به اندازه‌ی نمایشنامه‌هایش جذاب دانسته‌اند. او پیش از آنکه نویسنده شود، سفرهای زیادی داشت؛ احتمالاً از سورینام^۲ در آمریکای جنوبی، به‌عنوان جاسوس دولتی، تا کشورهای اروپایی. با وجود اینکه او بیشتر به‌عنوان نمایشنامه‌نویس شهرت دارد، اما رمان‌نامه‌های عاشقانه‌ی نجیب‌زاده و خواهرش^۳ را نیز به نگارش درآورده است. نویسنده‌ای متأخر در خصوص رمانش نوشته است: «این داستان که مورد غفلت قرار گرفت، در واقع، رمانی اروتیک برجسته است؛ که خطرات عشقی واقعی را به تصویر می‌کشد.»

او عمدتاً - برخلاف نمایش‌نامه‌نویسان مرد - بابت آنچه که «وقاحت» خوانده می‌شد - مورد حمله قرار می‌گرفت. الکساندر پاپ^۴ یکی از مشهورترین افرادی بود که بی‌اخلاقی او را به سخره گرفت: «آستریا که تقریباً همه‌ی شخصیت‌ها را به تخت

1. Aphra Behn (1640-1689)

2. Surinam

3. *Love-Letters Between a Nobleman and His Sister* (1684)

4. Alexander Pope (1688-1744)

می‌کشاند، چه گشاد گشاد روی صحنه راه می‌رود.» بن به شیوایی از خود دفاع می‌کند: «اگر نمایشنامه‌هایی که من نوشته بودم، به نام یک مرد منتشر می‌شدند و هیچ‌وقت معلوم نمی‌شد که متعلق به من بوده‌اند، این‌گونه قضاوت نمی‌شدند... من برای شهرت همان‌قدر ارزش قائل هستم که اگر یک قهرمان زاده شده بودم.»

در واقع، نمایشی مانند ولگرد^۱، تحلیلی جالب و واضح از این است که چگونه زنان در مواجهه با مردان که اکثراً به صورت بهره‌کشانی سنگ‌دل نمایش داده شده‌اند، مجبورند مانور بدهند، مذاکره و ناچار مصالحه کنند. هلنا^۲، قهرمان زن داستان بن - در ترکیبی از شانس، ذکاوت و محاسبات هوشمندانه و مهارت در نقش بازی کردن - از طریق ازدواج با ویلمور^۳ یغماگر به مقبولیت (البته قطعاً نه خوشبختی) می‌رسد؛ اما نشانه‌هایی وجود دارد که بن در داستان همدلی بیشتری با آنجلیکا بیانسا^۴ی روسپی داشته تا هلنای پاکدامن. چنانچه منتقدان مدرن اشاره کرده‌اند، قهرمان قصه و خالقش هر دو حروف اول نامشان یکی است. آنجلیکا، به طرز طعنه‌آمیزی قلباً ایدئالیست است و همچنان در میان بازیگران کینه‌توز و خدعه‌گر تنها است. او گول کلمات رمانتیک جذاب اغواگرش را می‌خورد و در پایان نمایش کنار گذاشته شده و سرخورده و مغموم رها می‌شود.

بن در پایان ما را پرسشگر و با احساسات متناقض و همدلانه‌ای که بی‌شک نسبت به آنجلیکای بیچاره پیدا کرده‌ایم، تنها باقی می‌گذارد. بن در ضمیمه‌ی کتاب، از نمایشنامه‌اش در برابر اتهام دزدی ادبی دفاع می‌کند (زنان به‌خصوص در برابر اتهامات توهمین‌آمیز در باره‌ی توانایی‌هایشان آسیب‌پذیرتر بودند) و معترف است که فکر می‌کند «شاید ایده‌هایی از کتاب پیشین توماس کیلیگرو^۵ را وام گرفته باشم، اما موضوع اصلی و کار (نه اینکه بخواهم فخرفروشی کنم) متعلق به خودم است.»

1. *The Rover* (1677)

۲. هلنا (Hellena) از شخصیت‌های نمایشنامه‌ی ولگرد است. او راهبه‌ای آینده‌نگر و زنی بی‌رحم، با اعتمادبه‌نفس و کنج‌کاو است که تصمیم می‌گیرد خودش برای خودش تصمیم بگیرد. او حیله‌گرترین، باهوش‌ترین و شجاع‌ترین شخصیت نمایشنامه است.

3. Willmore

۴. آنجلیکا (Angellica Bianca) از شخصیت‌های نمایشنامه‌ی ولگرد است. او که معشوقه‌ی ژنرالی اسپانیایی فقیدی است، به ناپل بازگشته تا خود را به فروش برساند.

۵. توماس کیلیگرو (Thomas Killigrew) که اثرش با عنوان آواره (Wanderer) بر نگارش ولگرد تأثیرگذار بوده است.

بن با اظهاراتی گنگ که به نظر می‌رسد به نوعی با شخصیت افسرده‌ی خودش خوانایی داشته باشد، ادامه می‌دهد: «من، بی‌خودی به قضاوت‌م افتخار می‌کنم و به آنجلیکا (تنها سوژه‌ی وام‌گرفته‌شده) چنگ می‌زنم تا به یاد داشته باشم که بخش اعظم بذله‌گویی‌ها از کجا است.»